

«صلاح‌الدین هرسنی» در گفت‌وگو با «توسعه ایرانی» ودر بیان چرایی شروع دوباره درگیری‌ها:

تندروهای مخالف «مذاکره»، «جنگ» را به راه انداختند



حمیدرضا مهدیزاده

اداره یک کشور در شرایط پیچیده بین‌المللی و بحران‌های چندلایه سیاسی-اجتماعی و اقتصادی آن هم در شرایط جنگ و تحریم کمرشکن، بیش از آن‌که نیازمندشعارهای پوچ پوپولیستی باشد بر پایه منطق و خرد جمعی مطابق با جلب رضایت عمومی، میسر است. در واقع کشورداری، پیش از هر چیز به «واقع گرایی»، «اعتداف پذیری» و «فهم دقیق از منافع ملی» نیاز دارد تا جلب رضایت «هستهای» به اصطلاح «سخت» که حتی توانایی انشای صحیح را واژه «سیاست خارجی» را نداردند و این امر مستوجب لوازمی است؛ لوازمی که به باور بسیاری از کارشناسان، حلقه‌های مفقوده در ادبیات سیاسی و رفتاری گروه‌هایی مانند جبهه پایداری هستند. رویکرد ایدئولوژیک و صلب این جریان در مواجهه با پیرونده‌های حساس ملی، همواره هزینه‌های جدی را به ساختار اجرایی کشور تحمیل کرده‌است و همه این خسارات در شرایطی ایجاد می‌شود که این جریانات به هیچ مرجع قانونی هم پاسخگو نیستندو چه بساطلبکارند. نمونه‌اش همین جنگ اخیر است که به‌واسطه هدف قرار گرفتن سه کشتی غیرنظامی در تنگه هرمز به راه افتادو ترامپ هم با همین بهانه‌از تفاهم‌نامه اسلام‌آباد خارج شد.

در گفت‌وگویی که با دکتر صلاح‌الدین هرسنی داشته‌ایم به‌واکوی این معضل مصیبت‌بار پرداخته و تلاش کرده‌ایم تا با نگاهی آسیب‌شناسانه، وزن واقعی این جریان را در اتفسر سیاسی امروز ایران بسنجیم و بررسیم که ایستادی بر مواضع جزیره‌ای، چقدر با واقعیت‌های جامعه امروز همخوانی دارد؟ خام‌هاو آقایان، به «میز سیاست خارجی توسعه ایرانی» خوش آمدید.

□ □ □

هرسنی عزیز،
برای اولین پرسش
می‌خواهم بدانم
آرایش، تحرکات و اقدام
نظامی آمریکا و همچنین
سیاست اعلامی سنتکام
مبنی بر اشغال نقاط
راهبردی در سواحل
خلیج فارس و مناطق
جنوبی ایران معلول چه
دلایلی است؟

با درود به شما و مخاطبان ارجمند «توسعه ایرانی». پرسش بسیار خوبی است. به باور من، عزم و نقشه

گزارش

از پل‌های هرمزگان تا حمله سوم به چابهار

جنگ به زیرساخت‌ها رسید

حمله به پل‌ها و زیرساخت‌های حمل‌ونقل در جنوب ایران، هم‌زمان با ادامه حملات متقابل تهران به‌مواضع آمریکا در منطقه، نشان می‌دهد جنگ از اهداف صرفاً نظامی فراتر رفته

است. به گزارش رویداد ۲۴، درگیری مستقیم ایران و آمریکا بامداد جمعه وارد مرحله تازه‌ای شد؛ هرچله‌ای که این بار علاوه بر مراکز نظامی، زیرساخت‌های حمل‌ونقل در جنوب کشور نیز در فهرست اهداف قرار گرفت. حمله به پل‌های هرمزگان، ایستگاه راه‌آهن بندرعباس و برج مراقبت دریایی چابهار، در کنار ادامه حملات به مراکز نظامی، نشان می‌دهد دامنه نبرد از تاسیسات نظامی فراتر رفته و به زیرساخت‌های ارتباطی و لجستیکی نیز کشیده شده‌است. هم‌زمان تهران نیز با اعلام حملات موشکی و پهپادی به مواضع آمریکادر کشورهای منطقه و سوریه، از ادامه عملیات «مقابله به مثل» خبر داده‌است؛ وندی که چشم‌انداز بازگشت به مذاکره را بیش از گذشته با ابهام روبه‌رو کرده‌است.

پل‌ها؛ هدف تازه حملات آمریکا

مهم‌ترین تحول بامداد جمعه، حمله به شش پل در شهرستان خمیر هرمزگان بود. استانداری هرمزگان اعلام کرد در این حمله لاتیان، دو پل مسیر کهورستان، پل نیمه‌کاره محور بندر خمیر-کشار و پل روستای مارو هدف حملات قرار گرفته‌اند. رسانه‌های داخلی نیز از کشته شدن دست کم هفت نفر در این حملات خبر داده‌اند.

هدف قرار گرفتن این پل‌ها، از نگاه بسیاری از تحلیلگران، نشانه تغییر تاکتیک واشنگتن است؛ تغییری که به جای تمرکز صرف بر پایگاه‌ها و تجهیزات نظامی، مسیرهای پشتیبانی و انتقال تجهیزات را نیز در برمی‌گیرد. مقام‌های آمریکایی نیز به رسانه‌های بین‌المللی گفته‌اند هدف از این حملات، محدود کردن توان لجستیکی ایران در منطقه تنگه هرمز بوده‌است.

بندرعباس و چابهار زیر آتش

هم‌زمان با حمله به پل‌ها، ایستگاه انشعاب راه‌آهن بندرعباس نیز هدف قرار گرفت. استانداری هرمزگان اعلام کرد در این حمله دو نفر مجروح شدند و با وجود آسیب به محل حادثه، خسارت گسترده‌ای به زیرساخت‌های اصلی وارد نشده‌است.

در شرق کشور نیز برج مراقبت دریایی بندر چابهار برای سومین بار هدف حمله قرار گرفت. بر اساس گزارش ایران، این بارچ به‌طور کامل تخریب شد، هرچند مقام‌های محلی تأکید کرد ده‌اند اسکله‌ها و تجهیزات عملیاتی بندر آسیب جدی ندیده‌اند.

در کنار این حملات، گزارش‌هایی از حمله به اهواز، ابرانشهر، کنارک، دشتی، بوشهر، کیوردآهنگ همدان ومناطق در لرستان نیز منتشر شده‌است؛ موضوعی که نشان می‌دهد دامنه عملیات آمریکا از سواحل جنوبی فراتر رفته و چند استان را دربر گرفته

راه جدید آمریکا مبنی بر آنکه تلاش دارد مناطق جنوبی ایران را اشغال کند، ریشه در دلایل متعددی دارد:

اولین دلیل در ارتباط با فروپاشی و شاید بتوان گفت پایان تفاهم‌نامه اسلام‌آباد است. تفاهم‌نامه اسلام‌آباد که تحت معاضدت و مداخله عاصم منیر و شهپاز شریف به امضای دونالد ترامپ و مسعود پزشکیان برای ترک مخاصمه و رسیدن به توافق پایدار به امضا رسید، با مشکلات ساختاری در فرم و محتوا بود. همین مشکلات تفاهم را بیشتر به ابهام‌نامه و یا حتی می‌توان گفت به امضای سوءتفاهم نزدیک شبیه کرده بود تا تفاهم طبق موازین بین‌المللی، به‌واقع ابهام‌نا حاکم بر تفاهم‌نامه بود که به طرفین اجازه می‌داد بر اساس تفسیر موسع آن راه نفع خود تفسیر و تعریف کنند، به عبارت دیگر، برداشت‌های طرفین از این تفاهم‌نامه متفاوت و متمایز بوده‌است. مثلامداداول این تفاهم‌نامه دارای بار تفسیری فراوان است، البته سخت اعتقاد دارم که طبق بنداول تفاهم‌نامه بخشی

که مربوط به منافع آمریکا بوده، کمی برجسته و در مقابل آن بخش که مربوط به منافع جمهوری اسلامی ایران بوده تفسیرپذیرتر بوده‌است. از مشکلات ساختاری این تفاهم همین بس که طرفین مبادرت به امضای تفاهم با مساعی جمیله دولت پاکستان، کردند اما بر سر اینکه کدام کشور باید تردد در تنگه هرمز را مدیریت کند، طبق تفاهم‌نامه به توافق نرسیدند. به دیگر سخن، طرفین روی رژیم حقوقی و امنیتی و همچنین بر سر جزئیات و ترتیبات امنیتی تنگه هرمز به جهت عدم اشاره صریح به توافق نرسیدند. این

وضعیت شرایط طرفین را هم در وضعیت جنگ و هم در وضعیت صلح و چه بسا در وضعیت نه جنگ و نه صلح قرار داده‌است. به همین دلیل بوده که عبور هر کشتی راه‌مثابه یک



جنگ ۴۰روزه با وجود همه کراهتی که به همراه داشت، کارت دیگری را به کارت‌های امتیاز آور ایران در میز مذاکره اضافه کرد که آن بسته شدن و تسلط بر تنگه هرمز بود. از رهگذر این شرط ایران توانست هم ۱۷میلیون نفت روی آب‌های خود را بفروشد و هم بازار اقتصاد جهان را بی‌ثبات کند و هم اختلالی در امنیت انرژی ایجاد کند. در مقابل این توانم اسنادسازی وبسته ماندن تنگه هرمز را به کارت رویال فلش در بازی پوکر تشبیه کنم

آزمون سیاسی و در حکم کشیدن کبریت و جرقه‌ای برای آغاز دوباره جنگ کرده که حملات ایران به کشتی‌هایه کریدور عمان و حملات متقابل آمریکابه مناطق جنوب‌از نشانگان بارز آن است. چرا ایران بر سر تردد در مسیر شمالی و آنگونه که شما تفسیر می‌کنید، در شمال و جنوب جزیره «لارک» اصرار دارد؟

از شما جناب

دیبلماسی زیر سایه جنگ

باوجودتبادل سنگین حملات،نشانه‌هایی از بسته‌شدن کامل مسیر دیپلماسی دیده نمی‌شود. رسانه‌های آمریکایی گزارش داده‌اند که کاخ سفید همچنان از امکان مذاکره سخن می‌گوید و مقام‌های این کشور تأکید دارند در صورت تغییر رفتار تهران، مسیر گفت‌وگو همچنان باز است. در مقابل، ایران نیز اگرچه بر ادامه پاسخ نظامی تأکید دارد، اما تاکنون رسماً از پایان کامل مسیر مذاکره سخن نگفته‌است.

آنچه اکنون بیش از هر چیز به چشم می‌آید، گسترش جغرافیای درگیری است؛ از پل‌ها و خطوط ریلی در جنوب ایران تا پایگاه‌های نظامی آمریکا در منطقه. همین مسئله باعث شده است که علاوه بر هزینه‌های انسانی و نظامی، زیرساخت‌های حمل‌ونقل، تجارت دریایی و امنیت انرژی نیز به بخشی از میدان این تقابل تبدیل شوند؛ وضعیتی که هرچه طولانی‌تر شود، بازگرداندن طرفین به میز مذاکره دشوارتر خواهد بود.

مهدیزاده ارجمند، طرح این سوال بیانگر تسلط شمار بحث و گفتگو است. در پاسخ به این پرسش باید بگویم که، ایران تا قبل از جنگ ۱۲ روزه کارت‌های امتیازآوری چون حق غنی‌سازی در خاک خود، داشتن ۴۰۷ کیلو اورانیوم غنی‌شده در غنی ۶۰ در صدی، برنامه موشکی بالستیک و پهپادهای انتحاری و گروه‌های نیابتی روی میز مذاکره داشت. اما جنگ ۴۰ روزه با وجود همه کراهتی که به‌همراه آورده، شرط دیگری را به کارت‌های امتیازآور در میز مذاکره اضافه کرد که آن بسته شدن و تسلط بر تنگه هرمز بود. از رهگذر آن ایران توانست هم ۱۷میلیون نفت روی آب‌های خود را بفروشد و هم بازار اقتصاد جهان را بی‌ثبات کند و هم اختلالی در امنیت انرژی به‌وجود آورد. در مقام تمثیل می‌توانم اسنادسازی وبسته ماندن تنگه هرمز را به کارت رویال فلش در بازی پوکر تشبیه کنم. از این

کارت ایران می‌توانست برای امتیاز گرفتن و اهرم فشار دیپلماتیک برای گرفتن امتیازات استفاده کند. هرچند که اهمیت و ارزش این کارت با محاصره دریایی از طرف آمریکابه مثابه یک اقدام تلافی‌جویانه کم‌شد که سرانجام تفاهم‌نامه اسلام‌آباد را در پی داشت. در شرایط حاضر هم ما شاهد سیکل و تکرار دوباره همین اتفاقات هستیم و امیدوارم که بسته ماندن تنگه هرمز موجب آغاز جنگ پرسدته‌به‌سیاق جنگ ۴۰روزه علیه کشور عزیزمان ایران نشود.

به‌واسطه برخی شواهد و نشانگان به‌نظر می‌رسد که حمله ایران به کشتی‌های نظامی در ۲۵ ژوئن و حمله به کشتی پاناما و سه کشتی دیگر آن هم تحت فشار جریان‌های ضد مفاهمه داخلی سر آغاز التهاب و حملات به جنوب کشور بوده‌است. در واقع، به داوری من عدم تمکین عمان به خواسته ایران برای تردد در مسیر شمالی و خارج کردن ایران از وضعیت تعیین‌کنندگی معادلات تنگه هرمز، جریان پایداری‌چی را به سمت کارشکنی سوق داده‌است. باور من بر این است که کمی خویشتن‌داری عملگرایانه با توجه به نیاز ایران به توافق برای نرمال شدن شرایط در حوزه‌های اقتصادی می‌توانست از التهاب جدید جلوگیری کند. بنابراین به جهت عدم این خویشتن‌داری مسئولیت

به گزارش فرارو، براساس این اطلاعات، یک فروند هواپیمای گشت دریایی، شناسایی و پشتیبانی جنگ الکترونیک P-۸ Poseidon نیز از ایتالیا به مقصد خاورمیانه در حال پرواز است. همچنین داده‌های پروازی از حرکت دسته‌کم یک فروند هواپیمای سوخت‌رسان KC-۱۳۵ Stratotanker و یک فروند هواپیمای ترابری C-۱۷A Globemaster III از خاک آمریکا به سمت منطقه خاورمیانه حکایت دارد.

برخی رسانه‌ها و ناظران نظامی احتمال می‌دهند مقصد این پروازها پایگاه‌های آمریکا در اردن، عربستان سعودی، کویت و امارات متحده عربی باشد، اما مقصد نهایی این هواپیماها در اطلاعات پروازی منتشر شده مشخص نشده‌است.

مقام‌های آمریکایی تاکنون درباره مأموریت این هواپیماها یا ماهیت محموله‌های منتقل شده توضیحی ارائه نکرده‌اند و جزئیات رسمی درباره هدف این جابه‌جایی‌ها منتشر نشده‌است.



در همین حال، برخی تحلیلگران با استناد به الگوی این پروازها معتقدند این تحرکات می‌تواند در راستای جابه‌جایی نیروها و تجهیزات، انتقال مهمات و تدارکات، تقویت توان عملیاتی پایگاه‌های آمریکا در منطقه یا بازگرداندن بخشی از نیروها و تجهیزات انجام شده باشد.

این تحرکات در شرایطی صورت می‌گیرد که در روزهای اخیر حملات نظامی آمریکا علیه ایران تشدید شده و واشنگتن نیز بر افزایش آمادگی و تقویت استقرار نیروهای خود در خاورمیانه تأکید کرده‌است.

راهبرد تازه تهران در برابر آمریکا

ولی نصر، استناد روابط بین‌الملل دانشگاه جانز هاپکینز نیز

اصلی بیشتر متوجه مخالفان این تفاهم‌نامه است و مسئولیت این خسران و زیان برعهده آنهاست. امیدوارم که این جریان با بازاندیشی در تصمیمات به هرگونه رفتارهای تراجمی در سیدن به مصالحه که نیاز واقعی کشور است پایان دهند. این رفتارهای تراجمی باعث بازگشت محاصره دریایی دوباره شده و حتی ترامپ تهدید حمله به زیرساخت‌ها و پل‌ها را عملی کرده‌است. راه برون‌رفت از این وضعیت بازگشت به تفاهم‌نامه اسلام‌آباد است و شاید اگرچه این تفاهم‌نامه نمی‌تواند همچون عصای موسی معجزه کند، اما به‌نرمال شدن شرایط با توجه به ضرورت بازسازی کشور و سامان دادن اقتصاد فشل و معیوب در روزگاران پساجنگ کمک می‌کند. با توجه دکترین جدید آمریکا شما چند سناریو را برای آینده متصور می‌دانید؟

به داوری من سه سناریو برای آینده محتمل است: سناریوی اول، آمریکا مایل به اجرای دکترین جدید نیست. به‌واقع محاصره دریایی در کنار حملات نظامی محدود، نتیجه‌بهتری برای آمریکادر ازای جنگ پرسدت و اجرای دکترین جدید نظامی است. هرچند در جنگ ۴۰روزه هم آمریکا توانست به اهداف خود برسد و این یعنی شکست. سناریوی دوم، اینکه آمریکا هم مذاکره و هم حمله را به صورت موازی به پیش برد. البته امیداست که طرفین در این سناریو دچار خطای محاسباتی نشوند. چون خطای محاسباتی طرفین را به سمت جنگ پرسدت سوق می‌دهد. اما اجرایی سازی این سناریو با یک مانع جدی همراه است که بسته به کنش‌ها و الگوهای رفتار ترامپ است، چون ترامپ فرد کم تحمل و بی‌حوصله‌ای است و اگر این گزینه جواب ندهد، او را به سمت اتخاذ گزینه دیگری سوق می‌دهد.

سناریوی سوم که کمی خطرناک و محتمل‌تر است این است که با توجه به ابهامات در تفاهم‌نامه اسلام‌آباد، فروپاشی و زوال این تفاهم‌نامه از سوی طرفین اسلام و ترامپ بخواهد به اسرائیل برای حمله به ایران به سیاق جنگ ۱۲ روزه چراغ سبز نشان دهد.

در یادداشتی برای روزنامه بریتانیایی فایننشیل تایمز نوشت: ایالات متحده و ایران در حال لغزیدن دوباره به سمت جنگ هستند. این اتفاق به آن دلیل نیست که یکی از دو کشور مفاد تفاهم‌نامه امضا شده برای پایان دادن به فاز اول درگیری را اشتباه متوقف کرده باشد. آن تفاهم‌نامه مبهم و مسعد تفسیرهای نادرست بود، اما ایراد اصلی‌اش این بود که بر پایه حفظ موازنه قدرت در همان لحظه امضا استوار بود، موازنه‌ای که واشنگتن مصمم به تغییر آن و تهران متعهد به محافظت از آن بود.

رهبران ایران به شدت سوءظن داشتند که این تفاهم‌نامه تنها یک عقب‌نشینی موقت از سوی آمریکا است تا فشار را از روی اقتصاد جهانی بردارد و خود را برای دور دیگری از جنگ آماده کند.

هربران ایران بر این باورند که هرگونه نشان دادن خویشتن‌داری، تنها چراغ سبزی برای فشارهای بیشتر آمریکا خواهد بود. آنها معتقدند برای بازدارندگی در برابر آمریکا و مجبور کردن آن به مذاکره جدی جهت پایان دادن به جنگ و دستیابی به یک توافق هسته‌ای گسترده‌تر (که امنیت و گشایش اقتصادی مورد نیاز تهران را فراهم کند) ایران باید تهاجمی عمل کرده و درگیری را فراتر از حد تحمل آمریکا افزایش دهد.

تنها هر فشاری که ایران حاضر به دست کشیدن از آن نیست، ادعای مالکیت بر تنگه هرمز و توانایی کنترل دسترسی به آن است. از دست دادن تسلط بر این تنگه، ایران را بدون هیچ اهرم فشاری در مذاکرات آینده رها خواهد کرد. رهبران ایران به این نتیجه‌رسیده‌اند که حفظ کنترل تنگه برای تضمین پیروزی‌های آینده در میز مذاکره و اطمینان از اینکه آمریکا به جای خروج از توافق، آن را اجرا کند، حیاتی است.

تشدید تنش‌ها و محاسبات استراتژیک

اما ایران انتظار جنگ را داشت و تلاش خواهد کرد فشار نظامی آمریکا را جذب کرده و حملات خود را به اهداف نظامی آمریکا و زیرساخت‌های انرژی و غیرنظامی در سراسر خلیج فارس تشدید بخشد. هدف تهران این است که نشان دهد جنگ در سطحی که واشنگتن انتخاب می‌کند، باقی نخواهد ماند. در این میان، تهران سختی‌های اقتصادی اجتناب‌ناپذیری را که محاصره دریایی مجدد آمریکا به همراه خواهد داشت، خواهد پذیرفت؛ با این باور که فشار خودش بر اقتصاد جهانی از طریق بستن تنگه هرمز (وا احتمالاً تنگه باب‌المندب و دریای سرخ) ترامپ را مجبور خواهد کرد که اول عقب‌نشینی کند.

رهبران ایران ممکن است توانایی خود را در پیشبرد این استراتژی بیش از حد ارزیابی کنند، اما معتقدند که تمایل آنها به تشدید تنش در فاز اول درگیری به نفع کشور بوده و جنگ شاید تنها راه برای متقاعد کردن ترامپ جهت جدی گرفتن دیپلماسی باشد.

حکومت ایران وارد یک نبرد وجودی شده‌است. شرط‌بندی تهران بر این است که آمادگی‌اش برای تحمل درد و سختی بیشتر، به آن مزیتی می‌دهد که در میز مذاکرات آینده جایگاه محکمی برایش فراهم خواهد ساخت.